

دنیا بهترین جایگاه است!

درس آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی درباره قیام امام حسین (ع) ...



درس آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی درباره قیام امام حسین (ع)

«#؛ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ طَيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللّٰهُ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ»
«#؛ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «#؛ الَّذِينَ تَخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»

بحث ما راجع به قیام امام حسین (علیه السلام) بود که عرض کردم این حرکت و قیام مجموعه ای از درس هایی در ارتباط با ابعاد گوناگون معرفتی و فضیلتی انسانی، دنیوی، اخروی، فردی و اجتماعی بود. امام حسین (علیه السلام) مصلحی غیور و انسانی ضد غرور بود که نه مغرور بود و نه کسی را مغرور کرد؛ بلکه بر عکس، او درصدد بود که مغرورین را نجات دهد. بحث ما به اینجا رسید که دو عامل اساسی در معارف ما مطرح شده که این دو عامل موجب می شود انسان، فریب بخورد و نسبت به تشخیص راه رسیدن به آن چیزی که هدفگیری کرده و از نظر فطرت هم درست هدف گرفته است، به خطا برود. عرض کردم عوامل درونی و بیرونی مؤثر در این اشتباه هستند که هر دو شیطان است.

بررسی زمینه های غرور

سؤال اصلی این بود که شیطان های درونی و بیرونی از چه زمینه هایی برای ایجاد این اشتباه، استفاده می کنند؟ من در جلسه گذشته عرض کردم دو چیز به عنوان زمینه مطرح است که سرآمد آنها در ارتباط با بعد اعتقادی انسان یعنی کارکرد عقل است. یعنی با توجه به این که ما عقل و وحی را حجت باطنی و ظاهری می دانیم و با این حال که هر دو نیز یک مطلب را به ما القا می کنند و یک راه را به ما ارائه می دهند، در عین حال اگر بر خلاف آن عمل می کنیم، دلیل و ریشه اش این است که معاد و قیامت را باور نکرده ایم. چون قیامت را باور نکرده ایم، باوری که از آن به یقین تعبیر می شود، به فریب های شیطانی مغرور می شویم.

1. عدم اعتقاد به معاد

بحث ما جلسه گذشته همین بود و طبقات و انواع افراد در ارتباط با اعتقاد به معاد را مطرح کردم که اگر شخص به مسأله معاد که هم عقل آن را تأیید می کند و هم نقل، یقین داشته باشد، فریب شیطان را نخواهد خورد. اعتقاد به نشئه ای غیر از نشئه دنیایی که ابدی و جاودانه است و تنغمش خالص است؛ همان چیزی است که مقصد و مطلوب انسان است. آنجا نشئه ای است که وجود دارد و اسمش قیامت است. اگر این به باور انسان آمده باشد، نه هیچ گاه فریب شیطان درونی را می خورد و نه شیطان بیرونی را. مطلب خیلی روشن است.

تأثیر باور به معاد در مغرور نشدن

حالا من یک روایتی که از علی (علیه السلام) می خوانم و بعد وارد جهت دوم می شوم. روایت از امیرالمومنین (علیه السلام) است که حضرت فرمودند: «#؛ مَنْ أَتَقَنَ أَنَّهُ يُفَارِقُ الْأَحْبَابَ وَ يَسْكُنُ الثَّرَابَ وَ يُوَاجِهُ الْحِسَابَ وَ يَسْتَعْنِي عَمَّا يُخْلِفُ وَ يَقْتَفِرُ إِلَى مَا قَدَّمَ كَانَ حَرَبًا بِقِصَرِ الْأَمَلِ وَ طُولِ الْعَمَلِ» هر کس که یقین دارد که روزی از دوستانش جدا شده، خاک نشین گردیده، روزگار حسابرسی را دیده، هر چه بر جای گذارد او را بی نیاز نکرده و به اعمالی که از پیش فرستاده محتاج خواهد بود، سزاوار است که آرزویش را کوتاه و کارهای نیکش را زیاد کند.

تعبیر در اینجا از یقین است که اگر کسی باور داشته باشد که از دوستان و کسانی که در این دنیا و در این نشئه با آنها رابطه محبتی برقرار کرده است، روزی جدا خواهد شد، چنین می‌شود. حالا دوست هر که و هر چه می‌خواهد باشد چون رابطه محبت انسان فقط با اشخاص نیست. ظهورش این است که شما معمولاً بستگان خود را دوست دارید ولی این به آن معنی نیست که انسان فقط دل‌بسته به اشخاص می‌شود. روزی انسان از مطلق چیزهایی که به آنها دل‌بستگی داشته است، جدا شده و خاک نشین می‌شود. قبر اشاره به عالم برزخ دارد. انسان وقتی از نشئه دنیا به نشئه برزخ می‌رود «؛ يُوَاخِهُ الْحِسَابُ» با این مواجه می‌شود که باید حساب پس دهد و نسبت به اعمالش بازجویی شود.

سزاواری مؤمن به معاد برای ترک آرزوها

در این تعبیر دقت کنید؛ همان باور است. «؛ وَ يَسْتَعْنِي عَمَّا يَخْلِفُ» دیگر چیزهایی را که گذاشته و رفته است، به دردش نمی‌خورد. در آن نشئه این چیزها به کار نمی‌آید. چه چیز آنجا به درد می‌خورد؟ «؛ وَ يَقْتَرُ إِلَى مَا قَدَّمَ» انسان به اعمال صالحی که از پیش فرستاده است، احتیاج دارد. چنین آدمی که اعتقاد به معاد دارد، کوچ از این عالم و ورود به عالم دیگر را باور دارد، «؛ كَانْ حَرِيًّا يَقْصِرَ الْأَمَلُ» سزاوار است که آرزوهای بی پایان را مقداری کوتاه کند. معمول این‌طور است که آدم آرزوی چند هزار ساله دارد؛ نمی‌گوییم که آرزو ابدی، اما لااقل به اندازه عمر حضرت نوح، باید عمر کند تا به برخی از آرزوهایش برسد. سزاوار است که انسان معتقد به قیامت آرزوهایش را کوتاه کرده و اعمال صالحش را زیاد کند. پس معلوم می‌شود کسانی که با زبان به قیامت و معاد و غیره اعتراف داشته و در عین حال کارهایی می‌کنند که برخلاف عقل و نقل است، اصلاً قیامت را باور ندارند؛ حالا می‌خواهد احتمالش را بدهد یا احتمالش را ندهد. من این مسائل را جلسه گذشته عرض کردم و دیگر تکرار نمی‌کنم.

2. دل سپردن به جلوه‌های دنیا

گفتیم به دو خاطر انسان فریب شیطان را می‌خورد و بر خلاف عقل و وحی عمل می‌کند؛ این جهت اولی است که باعث فریب انسان می‌شود. این عامل در ارتباط با عقل و ادراکات درونی انسان از وحی و وعده‌های الهی بود که خدا به انسان داده و برای آن قول داده است. حال این انسان به قول خدا اعتماد نکرده و وعده الهی به باورش نیامده است یک جهت برای فریب خوردن است. حالا به سراغ جهت دوم می‌رویم. خوب توجه کنید! جهت دوم، مسأله جلوات مادیت است. گفتیم انسان در بستر مادیت چشم گشوده و حدوثش در این سرا است. جلوات مادیت چشمگیر است و موجب می‌شود که انسان مغلوب شود.

گول خورم یا خودم خواستم؟!

مغرورین و فریب خوردگان، غالباً بر روی همین نکته مانور می‌کنند؛ یعنی جدای این‌که معاد را قبول ندارند، غرورشان را این‌طور توجیه می‌کنند که ما چکار کنیم؟ دنیا گولمان زد! حالا من باید یک مقدار این مغلظه را توضیح دهم تا مطلب روشن شود. غرض اینها از این حرف‌ها این است که می‌خواهند بگویند، آن قدر جلوات دنیا فریبنده بود که اختیار از ما سلب شد! من در مقدمات بحث گفته‌ام که وقتی انسان سر دوراهی قرار می‌گیرد، چطور می‌شود که بیراهه را انتخاب می‌کند، ولی اینجا برای این‌که به مغالطه اینها پاسخ دهم یک توضیح دیگری می‌دهم. ما یک دل بردن داریم و یک دل دادن داریم. هیچ مغروری نمی‌گوید: من دل به دنیا دادم؛ می‌گوید: دنیا دلم را برد! حال آن‌که چنین چیزی مطرح نیست. ما این معنا را اصلاً قبول نداریم که جلوات دنیا انسان را بی اختیار کند.

چرا تو گناه می‌کنی ولی من نه؟!

این قضیه مکرراً اتفاق افتاده است، وقتی بعضی از کسانی که دستشان آلوده به خطا شده است، به من مراجعه می‌کند و می‌گوید: چه کار کنم؟ نمی‌توانم خطا نکنم! من به آنها پاسخ می‌دهم: دروغ نگو! نگو: نمی‌توانم. بگو: نمی‌خواهم! تو یک انسان هستی! درست است؟ من هم یک انسان مثل تو هستم و معصوم هم نیستم. از او می‌پرسم: آیا کاری را که تو کردی من می‌کنم؟ می‌گوید: نه! می‌گویم: مگر آن کاری که تو کردی از من بر نمی‌آید؟ می‌گوید: بله. دوباره می‌پرسم: اگر نمی‌شود مقاومت کرد، پس چرا من این کار را نمی‌کنم؟ معلوم می‌شود تو خودت می‌خواهی آن کار را انجام دهی؛ پس نگو: نمی‌توانم، بگو: نمی‌خواهم! حالا دنیا دلم را برد یعنی چه؟ دل من دست خودم است. خودم دل به او دادم. او جلوه کرد و من هم به آن دل بستم.

دنیا اختیار کسی را سلب نمی‌کند

من این حرف‌ها را از خودم نمی‌گویم، تمام اینها در معارف ما است. من اینها را از نهج البلاغه استخراج می‌کنم تا شما را برای مطالب اصلی آماده کنم. این حرف از من نیست که می‌گویم: هر کس بگوید دنیا مرا مغرور کرد به این معنا که دلم را برد و مرا بی‌اختیار کرد،

دروغ می‌گوید. این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ خودت به سوی این انتخاب رفتی. درست است که اینها جلوه دارد و جلوه می‌کند، اما تو مفتون جلوه‌های آن شدی. تو خودت را اسیر آن کردی.

در بحث غرور و فریب هم این‌که می‌گوییم دنیا انسان را فریب می‌دهد، معنایش این نیست که اگر او فریبمان داد ما هم چاره‌ای نداشته باشیم جز این‌که فریب بخوریم. چه‌طور است که در جاهای دیگر می‌گوییم: فلانی می‌خواست مرا گول بزند، من فهمیدم و گول نخوردم؟! خوب! از دنیا هم گول نخور! این دست خودت است که دل به دنیا بسپاری یا نه. او فریبنده است اما تو که مجبور نیستی.

زبان‌های مختلف دنیا

این یک مقدمه بود، حالا من وارد این بحث می‌شوم که دنیا دو زبان و دو سخن دارد. این زبان هم، زبان قال نیست، زبانش زبان حال است. یعنی حرفش صدا ندارد، بلکه این مطلب را بدون سخن و از راه همان جلوه‌هایش که با هواهای نفسانی تو همسو است، به تو می‌فهماند. به تعبیر من، زبان دعوت دنیا است. بله در این شبه‌ای هم نیست و خودمان هم اینها را در بحث‌هایمان گفته‌ایم. بله جاذبه دارد اما نه جاذبه‌ای که مثل کهربا تو را سفت به خودش بچسباند می‌توانی پایت را محکم به زمین بگذاری و جلو نروی. جاذبه به این معنا نیست که اختیار از من سلب کند اصلاً به این معنا نیست.

1. زبان دعوت به امیال نفسانی

یک زبان دنیا، زبان دعوت است و زبان دیگر زبان پند و موعظه است. زبان دعوت دنیا سبزه‌زار طبیعت است. همه چیزهایی که برای امیال نفسانی و قوای حیوانی ما جاذبه دارد. فرق ما با حیوان در همین است که ما می‌توانیم این دعوت دنیا را پس بزنیم. ما انسانیم. وجه اشتراک ما با حیوانات در همین قوا و امیال حیوانی و نفسانی است و وجه امتیازمان هم این است که اراده و اختیار داریم و بی‌اختیار نیستیم. دنیا یک زبان دومی هم دارد و آن زبان پند و موعظه است. دنیا دو حرف به انسان می‌زند و زبان حالش دو تا است؛ یکی دعوت به سوی مادیت است و یکی زبان پند و موعظه است، ولی تو در برابر این زبان دنیا، کر شده‌ای. خودت هم می‌فهمی که می‌توانی در مقابل دنیا بایستی ولی نمی‌خواهی.

2. زبان اندرز و موعظه دنیا

حالا به سراغ فرمایشات حضرت علی(علیه‌السلام) در نهج البلاغه برویم. «قال عند تلاوته یا أیُّها الإنسانُ ما عَزَّكَ بِرَبِّكَ الکریم: ... یا أیُّها الإنسانُ ما جَرَّكَ عَلَى ذَنبِكَ؟ وَ ما عَزَّكَ بِرَبِّكَ؟ « حضرت هنگامی که این /ایه تلاوت شد: ای انسان چه چیز تو را در گناه کردن دلیر کرد؟ فرمودند: ای انسان چه چیز تو را در مقابل پروردگارت به غرور آورد؟ چه چیز به تو جرأت داد؟ «وَ ما أَسَّكَ بِهَلْکَةِ نَفْسِكَ؟ أَمْ ما مِنْ ذَاکَ بَلُول؟» آیا تو بیداری یا در خوابی؟ نمی‌خواهی چشمت را باز کنی؟ نمی‌خواهی بیماری‌ات را علاج کنی و چشمت را از خواب غفلت باز کنی؟!>

دنیا بد نیست! تو...!

حضرت به اینجا می‌رسد که کسانی این مسأله را مطرح می‌کنند که دنیا ما را مغرور کرد و چه و چه؛ علی تعبیراتی را که در اینجا به کار می‌برد، این است که انسان خودش رفته و دنیا را انتخاب کرده است و این راه او را به هلاکت می‌رساند. حضرت می‌فرماید: بگو ببینم آیا این سیر زندگانی را با چشمانت ندیدی؟! پس دنیا تو را فریب نداد، بلکه تو خود فریفته آن شدی. دنیا برای تو پندها را آشکار ساخته. دنیا تو را با این دردهایی که به اندامت داده و کم شدن توانایی‌هایت آگاه ساخته است. آیا تو راستگوتر از دنیا و وفادارتر از دنیا سراغ داری؟ دنیا چه وقت به تو دروغ گفته؟ یا تو را به صورتی فریفته است که اختیار را از تو سلب کرده باشد؟>

دنیا بهترین، تذکردهنده

چه بسیار که دنیا، پندهای فراوانی به به تو داده است، اما تو توجه نکردی و اکنون داری آن را متهم می‌کنی. چه بسا خبرهای راست، به تو داده است، اما تو آن را دروغ می‌شماری. او دارد به تو نشان می‌دهد که روز به روز از تو کم می‌شود؛ مریض می‌شوی و از توانایی‌ات کم می‌شود. اینها همه پند و موعظه است. خیال نکن که تا ابد اینجا هستی و نخواهی رفت! دنیا بسیار روشن این حرف‌ها را به تو می‌گوید ولی تو راست‌هایش را دروغ می‌پنداری! تو داری دنیا را متهم می‌کنی.

دنیا بهترین سراست

این هم یک زبان دنیا است. دنیا یک زبان دعوت دارد و یک زبان پند و موعظه دارد. حضرت این‌طور تعبیر می‌کند که دنیا مثل یار

مهربانی می‌ماند که هیچ وقت در پند دادن به تو بخل نکرده است. در آخر هم می‌گوید: «وَلْيَعْمَ دَارُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلُّ مَنْ لَمْ يُؤْطِنَهَا مَحَلًّا» دنیا برای کسانی که دل به آن نبسته‌اند خوب سرائی است و برای کسانی که آن را برای خود وطن قرار نداده‌اند، خوب جایگاهی است. «وَحَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا عَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اعْتَرَزْتَ وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْعِظَاتِ وَ آدَتُكَ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَهِيَ بِمَا تَعِدُّكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَ التَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُّ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَعْرَكَ» به حق می‌گویم که دنیا راستگوتر و باوفاتر از این است که بخواهد به تو دروغ بگوید، حال آیا تو را فریب می‌دهد؟! «وَلَرُبَّ تَاصِيحٍ لَهَا عِثْدَكَ مُتَّهَمٌ وَ صَادِقٌ مِنْ خَبَرِهَا مُكْذَبٌ» چه بسیار که دنیا پندهای خوب به تو داده و تو او را متهم می‌کنی و می‌گویی او مرا فریب داد. حضرت مکرر به این مسأله پرداخته و تعبیرات زیادی دارند، به اندازه‌ای که من نمی‌دانم کدام را بخوانم.

نمی‌خواهی بفهمی وگرنه...!

تو نمی‌خواهی بفهمی و از موعظه‌ای دنیا پند بگیری. تو خودت را به آن راه زده‌ای که من نمی‌فهمم وگرنه دنیا دو زبان دارد؛ یک زبان دعوت است و یک زبان پند است. تو گوش خود را فقط برای آن‌چه مطابق هواهای نفسانی تو است، باز کرده‌ای و دیگر اینها را نشنیدی؛ البته شنیدی و نشنیده گرفتی! دنیا هم سبزه‌زارش را به تو نشان داد و هم قبر نزدیکانت را به تو نشان داد. مسأله چیز دیگری است. تو نمی‌خواهی قبول کنی که رفتنی هستی وگرنه دنیا پر از این حرف‌ها است.

فرعون‌ها رفتند! ندیدی؟!

قرآن کریم هم در سوره دخان می‌فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» چه بسیار که بعد از خودشان باغها و بوستانها، چشمه سارها، کاخها و ویلاها و هرچه اسمش را بگذارید برجا گذاشتند؛ تعبیر به روز این است دیگر. همه را گذاشتند و رفتند. آیا غیر از این بود؟ اشاره به فرعون‌ها است که بر روی زمین ادعای خدایی می‌کردند. «أَيْنَ الْجَبَابِرَةُ الْأَكَاسِرَةُ الْأَلَى كَنَزُوا الْكَنُوزَ فَمَا بَقِينَ وَ لَا بَقَا»

کاخ‌سازها و گنج‌داران کجایند؟ دنیا به تو نشان نداد؟! به خوبی به تو نشان داد و در هر عصری هم این چیزها را می‌بینید. قرآن می‌گوید: فرعونیان کجایند؟ برای این در مورد فرعونیان بحث می‌کند که شاید چون از نظر باستانی قدیمی‌تر از اهرام مصر که بقایای آنها است وجود ندارد. قرآن به سراغ آن می‌رود که همه می‌توانند بفهمند.

به مصر رفتیم و آثار باستان دیدیم
به چشم دیدیم آن‌چه در داستان دیدم
بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ
به چشم آن‌چه شنیدم ز داستان، دیدم
من خفتگان در دل خاک را دیدم
تو نقش قدرت و من نقش ناتوان دیدم
تو تخت دیدی و من بختِ واژگون از تخت
تو صخره دیدی و من سُخره زمان دیدم
تو تاج دیدی و من تختِ رفته بر تاراج
تو عاج دیدی و من مشتی استخوان دیدم
تو سکه دیدی و من در رواج سکه سکوت
تو حلقه و من حلقه بی‌نام و بی‌نشان دیدم

همه رفتند؛ شما بر سر چه چیز دعا می‌کنید؟ ریاست؟ پول؟ همه رئیس‌ها و پول‌دارها رفتند و تمام شد علی(علیه‌السلام) اینها را می‌گوید: «أَيْنَ أَهْلِ مَدَائِنِ الرِّسَالَةِ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّينَ وَ أَطْفَؤُوا نَوْرَ الْمُرْسَلِينَ» کجایند اهل شهرهای رسّ که انبیاء را می‌کشتند و به دنبال خاموش کردن نور پیغمبران بودند؟ یزیدیان کجا رفتند که می‌خواستند نور هدایت را خاموش کنند؟!

«دُنْیَا گولم زد» اشتباه است!

مگر می‌شود بگویی: دنیا گولم زد و دلم را برد؟ بگو: من دل به دنیا سپردم و به پندها و موعظه‌های دنیا گوش ندادم. گوش من کر بود و چشم من این حقایق را ندید. در آینده به آیاتی هم خواهیم رسید که می‌گوید این چیزها شنیدنی نیست، بلکه دیدنی است. حسین(علیه‌السلام) روز عاشورا در سخنرانی اولش همین را می‌گفت که گذشته را ببینید! اما حسین خودش جاودانه ماند. هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

منبع: پایگاه اطلاع رسانی حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی